

محمد جعفر یاحقی

از دیده تحقیق

ای دل اگر به دیده تحقیق بنگری
درویشی اختیار کنی بر توانگری

اگر پژوهش علمی و تحقیق را از برنامه‌ها و درسهای دانشگاهی برداریم، تمام پشتوانه‌های عملی آنرا که تضمین‌کننده ضرورت همه آموزشهای نظری و حافظ دوام و کارآمدگی آن در زندگی دانشجویان است، نادیده گرفته‌ایم و این خود نوعی بی‌اعتنایی به آموزشهای دانشگاهی نیز هست. اگر برای رشته‌های علمی تجربیات عملی مبتنی بر تمرینهای آزمایشگاهی ضرورت دارد، برای رشته‌های علوم انسانی هم پژوهشهایی که جستجو در لابه‌لای اسناد و مدارک موجود در کتابخانه را می‌طلبد، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. بنابراین کتابخانه‌های زنده و غنی تخصصی که بتواند برآورنده تمام نیازهای پژوهشی استادان و دانشجویان رشته‌های موجود در هر آموزشگاه باشد، در دانشکده‌های علوم انسانی از اولویتهای حیاتی برخوردار است. به امید کتابخانه‌های عمومی - که در برخی از شهرهای بزرگ اگر باشد، تنها برآورنده نیازهای اولیه عامه مطالعه‌کنندگان خواهد بود - و یا به انتظار آن که مؤلفان یا عموم مردم کتابهای زائد بر احتیاج خود را اهدا کنند، نمی‌توان به تأسیس دانشکده‌ای اقدام کرد و بعد هم انتظار داشت کسانی که از آنجا فارغ‌التحصیل می‌شوند بتوانند حوائج علمی منطقه

خود را برآورند و از آن برتر در آن ناحیه روحیه علمی شاگردان و یا کسان اطراف خود را بشکفانند. و این اصلی است که برنامه ریزان آموزشی کشور باید خود را بدان سخت پای بند بدانند.

راست است که ما - دست کم در گذشته های دور فرهنگ خود - به داشتن چهره های درخشان علمی نظیر خوارزمی، بیرونی، رازی، ختّام، غیاث الدین جمشید و... نیز نامبردار بوده ایم، اما حقیقت این است که این چهره های علمی - با همه ارجمندی و اعتباری که داشته اند - شاخصه ایران کهن نیستند، برعکس آنچه مایه الامتیاز فرهنگ این سرزمین می تواند شمرده شود، چهره هایی است که بیشتر قلمرو کارشان زمینه های تفکربرانگیز علوم انسانی بوده است. حتی آدم سرشناسی مثل ختّام هم، برخلاف آنچه پنداشته می شود، بیشترین وجوه اهمیتش، نه برای ابتکارات وی در قلمرو ریاضی و نجوم - که دیگر امروز تازگی و کارآیی چندانی ندارد - بلکه به خاطر برجستگی فکر و خاطرانگیزیهای است که هنوز هم طراوت و رونق نخستین خود را از دست نداده است. به سخن دیگر، دنیای پیشرفته امروز، جبر و مثلثات خیام را تنها به هنگام مرور در تاریخچه این دانشها قابل مطالعه می داند، درحالی که تأملات نغز او پیرامون مسائل فلسفی و اندیشه های انسانی، که در رباعیاتش مطرح شده است، امروز هم مثل روزگار خود او مقوله ای تازه و قابل فهم به حساب می آید.

رشته های علوم انسانی با پاسداری از تحقیق و پژوهش، در واقع حریم خود را حفظ می کنند و هر قدر در این پاسداری صادقتر و کوشنده تر باشند کیان و دوامشان بیشتر تضمین خواهد بود. بدیهی است پاسداران این حریم مقدس معلمان و استادانی هستند که همگام و همزمان با ایفای وظایف خطیر آموزشی خود، تحقیق را زیربنای حیات معلمی خویش بدانند و نه تنها خود از آن غافل نمانند، بلکه با گشاده دلی و سخاوت یافته های پژوهشی خویش و مهمتر از آن شیوه های

درست پژوهش را به روشنی در اختیار دانشجویان خود بگذارند و از تشویق کسانی که مایه‌ای دارند و بالقوه می‌توانند بازوی پژوهشی کشور را در آینده تقویت کنند، دریغ نورزند.

در این مسیر تکلیف‌های جنبِ درسی و پایان‌نامه‌های تحصیلی دانشجویان در رشته‌های علوم انسانی - که با دریغ تمام در بوته فراموشی قرار گرفته است - نباید از نظرها دور بماند. نمی‌گویم به شرط آن که استادان وقت خواندنش را داشته باشند، چنین شرطی ابداً معنی ندارد و چنین بایدی ذاتی شغلِ معلمی هر استاد است. رسیدگی به حوائج علمی و جنبِ درسی دانشجو اگر از خودِ آموزش و کلاس رفتن مهم‌تر نباشد، درست همپایه آن می‌تواند تلقی شود. بدون شک آنچه دانشجو از رهگذر همین جستجوها می‌آموزد کمتر از یافته‌های مستقیم او از دست و دهان استادش نیست، بویژه که اگر در کسی جوهر و مایه‌ای برای پیشرفت و پژوهشگری باشد، جز در این مسیر از طریق دیگری قابل شکوفایی و بروز نیست. نمی‌توان با محدود کردن دامنه پژوهش به بهانه‌هایی البته واقعی و ملموس، از قبیل تراحم دانشجو و کمبود وقت استاد و فقدان منابع و مآخذ و کتابخانه، راه را بر شکوفایی استعدادها بست.

در این مقدمه به هیچ وجه قصد آن ندارم که به مشکلات امر پژوهش و یا ارائه راه‌حلهایی برای بهبود وضع تحقیق در جامعه دانشگاهی بپردازم، بلکه در عوض می‌خواهم به عنوان امری موجود و دم‌دست از شیوه‌های پژوهشی استاد روانشاد دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی دکتر غلامحسین یوسفی یاد کنم که هر چند با دریغ و درد دیگر خود او امروز در میان ما نیست، اما راهی که وی در کار پژوهش و تحقیق، نه تنها در خراسان که در سراسر ایران، هموار کرد و خود نزدیک به نیم‌قرنی در آن گام زد، از طریق آثار مکتوب او و شاگردان پژوهشگری که تربیت کرده است و اغلب آنها امروز عهده‌دار تدریس در

دانشگاهها و یا پژوهش در مراکز علمی داخل و خارج هستند، برای ما باقی است و اگر امروز من خود را موظف می‌دانم که در نشریه‌ای که خود او عمده به منظور گسترش امر تحقیق در سرزمین محبوبش خراسان، بنیان گذاشته بود - و امروز هم این شماره به نام و یاد او منتشر می‌شود - به نکته‌هایی ملموس و مغتنم در ارتباط با شیوه و شگرد کارهای او اشاره‌ای بکنم، از آن روست که اعتقاد راسخ دارم که اگر این مسائل برای همکاران او و عموم استادان و مدرّسان دانشگاهی تنها جنبه تذکار داشته باشد، برای دانشجویان و نسلی که مستقیم عصر او و بویژه کلاس او را درک نکرده‌اند، بسیار سودمند و راهگشا خواهد بود.

پیش از این در مورد دکتر یوسفی به عنوان معلّمی توفیق‌مند و پُراخلاص و کمی هم به عنوان محقّقی پُرکار و روشمند، بیش و کم چیزهایی نوشته شده است^۱. و من بر سر آنم که در این مختصر به نکته‌های دیگری در این ارتباط اشاره کنم که یا پیش از این ناگفته مانده است و یا اغلب مسائلی است که در حوزه اطلاع دیگران نیست و بیشتر به یافته‌های خود من از کار و شیوه او مربوط می‌شود که طی بیست و چند سال آشنایی نزدیک و رفت و آمدهای خصوصی در بهترین روزهای زندگانی‌ام، بر آنها دست یافته‌ام. و هذا من فضل ربّی.

* * *

دکتر یوسفی، به آهسته کاری و بردباری در امر پژوهش نامبردار بود. نه در انتخاب موضوع تحقیق شتابی روا می‌داشت و نه در میانه کار دلیلی برای

۱- از آن جمله می‌توان رجوع کرد به:

الف - رشد ادب فارسی، شماره ۹ (سال ۳) بهار ۶۶.

ب - کلک، شماره‌های ۸ (آبان ماه ۶۹)، ۹ (آذرماه ۶۹) و ۱۱ و ۱۲ (بهمن و اسفند ۶۹).

ج - مجله ایران‌شناسی، به یاد استاد غلامحسین یوسفی، سال دوم، شماره ۴، زمستان ۱۳۶۹.

شتابکاری از نظر او می‌توانست قابل قبول باشد. آنچه اهمیت داشت و همواره در سرلوحه کار هم قرار می‌گرفت صمیمیت با موضوع و خودانگشتگی قلمرو کار بود و پس از آن هم استقصای کامل و غور و تأمل و رسیدن به ژرفای کار؛ و برای حصول این منظور هیچ چیز، نه گذشت زمان، نه درازی راه و دوری مقصود و نه کمبود منابع و مآخذ در خراسان و یا حتی در ایران، هیچ کدام نمی‌توانست او را از ادامه پژوهش بازدارد. نسخه‌های قابوسنامه را با چه کوششی از اقصای عالم گرد آورد و مقالاتی را که پیرامون آن به زبانهای مختلف نوشته شده بود ترجمه کرد و پس از سالها کوشش و بذل جهد^۲ چنان متنی پاکیزه از این کتاب گرانقدر به بازار عرضه کرد که از بخت نیک از همان سالهای انتشار توجه محققان را در سراسر عالم به خود جلب کرد و کتاب نمونه سال شناخته شد.

دکتر یوسفی عربی، انگلیسی و فرانسه را نیکو می‌دانست و از منابع کار به این سه زبان غنی عالم برخوردار بود. او از همان سالهای نخست خود را به دانستن زبان آلمانی هم نیازمند می‌دید و با کوششهای پیگیر توانست این زبان را هم در حد استفاده از منابع فرا گیرد؛ با این حال اگر منابع کار او به زبانی غیر از اینها هم بود، خود را از مراجعه بدان بی‌نیاز نمی‌دید و با استمداد از دیگران راه استفاده از آن را بر خود هموار می‌کرد. در آن سالها که تندرست و بقرار بود و امکانات سفر هم بالطبع فراهم‌تر می‌بود، شده بود که برای تحصیل نسخه‌ای رنج و هزینه سفر به خارج را بر خود هموار کند و یا با مکاتبه‌های زمانگیر از طریق مقامات کتابخانه‌ها و یا دوستان خود در خارج از کشور در انتظار رسیدن نسخه‌ای یا کپی مقاله‌ای ماهها کار خود را به تأخیر بیندازد.

در سال ۱۳۶۴ خورشیدی که خود من برای استفاده از فرصت مطالعاتی در

۲- به شمه‌ای از این کوششها در مقدمه کتاب، چاپ بنگاه ترجمه و نشر کتاب، با تواضع تمام اشاره شده است.

انگلستان به سر می‌بردم، پس از مکاتبات زمانگیر، عکس بخشهایی از کلیات سعدی، نسخه محفوظ در کتابخانه دیوان هند لندن را که خودش معین کرده بود، برایش به تهران فرستادم و او با وجود آن که قریب به ۱۷ نسخه از کلیات را در اختیار داشت تا این نسخه به دستش نرسید، گلستان را به چاپخانه نفرستاد.

یوسفی این آهسته‌کاری را در مورد تکلیفهای درسی و رساله‌های دانشجویانش نیز لازم می‌دانست. همیشه وقت کافی و گاه خارج از حد برنامه‌های دانشگاهی را برای تهیه مقالات و تکلیفها به دانشجویانش می‌داد و در مورد رساله‌ها، بویژه برای مقاطع فوق لیسانس و دکتری اصلاً ضرب‌الاجل و ظرف زمانی خاصی را نمی‌پذیرفت و تا بود در مورد محدود کردن زمان فراغت از تحصیل در دوره‌های بالاتر از لیسانس، زیربار نرفت و همواره اعلام می‌کرد که هر زمان رساله دانشجوی از هر جهت بی‌نقص و واجد شروط لازم برای دریافت درجه دانشگاهی باشد - و این هم به نظر استادان راهنما و مشاور بستگی دارد - و بتواند در جلسه‌ای علنی در حضور استادان و دانشجویان و حتی متخصصان غیردانشگاهی از کار خود به دفاع بپردازد، آن وقت دانشگاه باید وی را فارغ‌التحصیل بشناسد و چنین وضعیتی محدودیت زمانی را بر نمی‌تابد.

دقت و وسواس علمی دکتر یوسفی هم نمونه بود. بارها برای یک امر کوچک، مثلاً یک لغت به کتابخانه مراجعه می‌کرد، بخصوص وقتی می‌خواست چیزی بنویسد تا سرحد وسواس در مورد جملات و واژه‌ها و ظرف معنایی هر کدام دقت می‌کرد و در این راه از صرف وقت و دوباره کاریهای مکرر ابایی نداشت. این دقت کم‌نظیر، تنها به کارهای علمی و پژوهشهای ادبی او منحصر نبود؛ در کارهای اداری و مکاتبات رسمی و حتی نامه‌های خصوصی هم به همان اندازه دقت داشت. روی این اصل وقتی صورت جلسه‌ای یا پیشنهادی را به دانشگاه منعکس می‌کرد، آن قدر از همه جهات سنجیده و حساب شده بود، که اولاً از غایت روشنی،

هیچگونه تفسیری بر نمی داشت و درثانی از لحاظ اداری و ملاحظات ضوابط و مقررات و بیش بینی های لازم، در آن پایه بود، که هیچگاه در دانشگاه یا وزارت علوم مورد مخالفت قرار نمی گرفت.

یوسفی خط فارسی را زیبا و شیرین و چشم نواز می نوشت در کودکی آن را به تعلیم فرا گرفته بود و در بزرگی همچون ناموسی خطیر بدان وفادار بود. از این رو همواره با خودنویسی مخصوص، که همیشه همراه می داشت، می نوشت. من ندیدم که یوسفی با قلمی غیر از این خودنویس خطی روی کاغذ بیاورد، بویژه او هیچگاه از خودکار - که بدبختانه با رواج روزافزون خویش عملاً با خوشنویسی به پیکار برخاسته است - استفاده نمی کرد و بارها در مذمت به کار بردن این قلم بی هنر داد سخن داده بود. نامه های خصوصی او برای دوستان و یادداشتهای مبرآمیزی که کنار دفترها و در حاشیه تکلیفهای درسی می نوشت، برای دانشجویانش یادگارهای شیرین و پُرجای است که امروز، پس از فقدان یوسفی عزیز، مسلم اغلب آنها بدان مباحثات می کنند.

با وجود این خط شیرین و دلنواز، یوسفی نامه های رسمی و مکاتبات اداری را، بویژه در ارتباط با کار گروه و دانشگاه، با قید خاصی همواره ماشین می کرد. دقت او در نامه ها و صورت جلسه های ماشین شده هم از دست نوشته های خودش کمتر نبود. هرگاه اشتباهی پیش می آمد، در نوشته ها آن را با دقت لاک می گرفت و درست آن را به گونه ای در جای خودش می نوشت که کمتر چشمی در نگاه نخست متوجه این تغییر می شد. در این مورد به دانشجویانش توصیه می کرد که اگر تصحیح با لاک برایشان عملی نیست، کلمه اشتباه را - به تعبیر خودش - کاملاً کور کنند تا اجزای آن با کلمه های پیش و پس یا بالا و پایین خود نیامیزد. او معتقد بود کشیدن یک یا دو خط روی کلمه یا کلمه های اشتباه در متن دست نوشته موجب خلط و آمیزش اجزای آن با دیگر کلمه های دست نوشته می شود و بویژه

در امر چاپ و به هنگام حروف چینی اشکالات فنی و علمی بسیاری پدید می‌آورد. صورت جلسه‌ها و نامه‌های ماشین شده را پس از تایپ با دقت می‌خواند و کوچکترین اشتباه ماشینی، حتی مواردی در حد تشدید و ویرگول را بر ماشین نویس نمی‌بخشید. از این رو ماشین نویسهایی که با او کار می‌کردند، هر چند در آغاز با دشواریهای زیادی مواجه بودند، اما سرانجام چاره‌ای جز این نداشتند که خود را با شیوه سختگیرانه او، که در عین حال پدران و نوام با ملاطفت نیز بود، هماهنگ کنند. و همواره کسانی که مدتی با او کار می‌کردند، در دقت و پاکیزه کاری و درست نویسی میان همگان نامبردار می‌شدند.

دقت و پاکیزه کاری چیزی نبود که به متن نوشته‌ها و پژوهشهای استاد یوسفی منحصر بماند. او همین امر را در مبادی و مقدمات هم ضروری می‌دانست. از این رو اتاق کارش چه در دانشکده و چه در منزل بسیار مرتب و از هر حیث مخلی بطبع بود. همه چیز، حتی پاک کن و مداد تراش و تیغ و دوات جوهر، به گونه‌ای همیشه در جای مشخصی بود که اگر فی‌المثل برق هم می‌رفت، او بخوبی می‌دانست که هر چیز نسبت به آن چیز دیگر در چه فاصله‌ای قرار دارد؛ و به عبارت روشنتر در تاریکی هم هیچ چیز از این گونه ابزارها از دسترس او به دور نبود، چه رسد به کتابها و یادداشتها و برگه‌دانها، که لوازم اولیه کار محسوب می‌شدند.

نظم و ترتیب و آراستگی که در ظاهر هیأتش او را آدمی شیک پوش و نظیف و مبادی آداب نشان می‌داد. در محیط کارش نیز جلوه‌ای نمایان داشت. در روی میز تحریرش به حداقل لوازم اکتفا می‌کرد و از آنها نبود که با گذاشتن انواع دوسیه‌ها و کازیه‌های صادره و وارده و جاقلمیها و چراغ رومیزیها و تلفنهای جورواجور و صندلی چرخدار و غیره، خودش هم به صورت ابزاری زینتی برای تکمیل دفتر کارش درآید، یا بمانند برخی نودولتانی عرصه تحقیق با گذاشتن انواع فرهنگها و دایرةالمعارفها و کتابهای رنگارنگ روی میز کارش، در میان انبوه

کتابها و ابزار تحقیق گم بشود ورشته اصلی کار از دستش برود. یوسفی اساساً از انواع تظاهرها بویژه تظاهر به علامگی و دانشمندی روی گردان بود و با وجود آن که تمام نشست و برخاستهایش، حتی آنها که کاملاً خصوصی و خانوادگی هم تلقی می شد، برای همگان سرشار از نکته و آموزنده بود، با این حال کمتر در این گونه مجالس چهره علمی و استادی خود را به کسی نشان می داد. هم در دانشکده به حداقل کتابها دراتاقش اکتفا می کرد و هم در خانه اصولاً محل کارش از منظر و مرآی صادر و وارد بدور بود. گویی یوسفی کتابخانه شخصی خود را زاویه ای آرام و آسمانی می دانست، که سلوک علمی وی در فضای بیکرانهاش فراهم می شد و چنین خلوتکده ای نمی توانست جای «صحبت اغیار» باشد.

اهتمام دکتر یوسفی برای بالابردن کیفیت پژوهش و تعمیم آن، به قلمرو کلاسها و دانشجویانش منحصر نبود. او با کوشش در راه تأسیس مجله دانشکده، در واقع برای همکاران خود عرصه و امکان تازه ای پدید آورد تا حاصل جستجوها و پژوهشهای خود را بتوانند بدون دغدغه خاطر در آن جا عرضه کنند. یوسفی تقریباً تا روزگار بازنشستگی یعنی مهرماه ۱۳۵۸ همیشه عضو افتخاری هیأت تحریریه مجله بود و با دلسوزی تمام، مقالات رسیده را - حتی اگر در قلمرو کار او هم نبود - می خواند و با صرف وقت و حوصله کافی از راهنمایی لازم به نویسندگان آن دریغ نداشت. حتی در پاره ای موارد برای نوشتن مقالات یا تحقیق در یک زمینه بکر و قابل توجه به همکاران خود در سطح دانشکده پیشنهاد کار می داد. تمام کسانی که با سبک و سیاق دکتر یوسفی و جریان کار مجله آشنایی دارند، تأثیر سلیقه وی را بر بسیاری از مقالات آن، تا روزگاری که وی در دانشکده بود، بخوبی آشکار می بینند.

او برای پذیرفتن مقالات و درج آن در مجله سلیقه و سختگیری دلسوزانه ای

داشت. به رأی هیأت تحریریه - که البته خود در آن نفوذ و حاکمیت علمی بالایی داشت - احترام می گذاشت و مقالات ضعیف را نمی پذیرفت و با ملاطفت و دلسوزی از راهنمایی لازم برای بهبود آن دریغ نداشت. از این رو، همان طور که حضورش در هیأت تحریریه موجب اطمینان و پشت گرمی بود، کیفیت مقالات و نظم انتشاراتی مجله هم، با وجود نظارت او تا حدود زیادی مطلوب و در حد بالایی قابل قبول بود. دغدغه خاطر یوسفی نسبت به مجله در زمانی هم که باز نشته بود و در تهران به سر می برد، همچنان ادامه داشت. در بطن تأکیدها و سفارشهای درمورد مجله - که گاهی مخاطبش بطور مستقیم خود من بودم - نمی توانست نوعی نگرانی و تشویش خاطر را پنهان کند و همواره نسبت به سرنوشت نهایی که خودش کاشته بود بیمناک به نظر می رسید. مروری اندک بر کارنامه این ده ساله اخیر مجله و دقت در کیفیت و کمیت و مقایسه آن با زمانی که خود او عضو هیأت تحریریه بود، نشان می دهد که متأسفانه این نگرانی چندان نابجا هم نبوده است.

از همان روزهای نخست، ضرورت تأسیس چاپخانه ای برای دانشگاه مشهد بخوبی احساس می شد. یوسفی از کسانی بود که بیشتر از هر کس به این ضرورت واقف بود و سرانجام هم توانست به مقامات وقت دانشگاه آن را بقبولاند. تأثیر کوششهای دکتر غلامحسین یوسفی برای تأسیس چاپخانه دانشگاه که در آغاز با سرمایه و تجهیزاتی بسیار اندک آغاز به کار کرد، از هر کس دیگری بیشتر بود. پیش از آن یوسفی کتابهای خود را در دیگر چاپخانه های مشهد، چاپ می کرد از این رو با عناصر کارآمد در آن چاپخانه ها آشنایی داشت. بعد از افتتاح چاپخانه دانشگاه، وسایل استخدام برخی از این افراد را در دانشگاه فراهم آورد و با تشویق و راهنمایی، آنهایی را که مایه و جوهری داشتند به عناصری کوششگر و با سلیقه تبدیل کرد. و اگر امروز در کارنامه انتشاراتی این چاپخانه، نسبت به امکانات آن

روز و آن نوع چاپخانه (اینترتایپ)، برخی آثار مثل *هدایه المتعلمین*، *تاریخ بیهقی*، *فرهنگ جهانگیری* و چاپ اول *دیداری با اهل قلم*، با کیفیت چاپی بالا، می‌درخشد، بدون شک در اثر هنر و سلیقه همین‌گونه افراد و در واقع مولود دلسوزیها و خاطرانگیزیهای آن مرحوم بوده است.

بسیاری از محققان - حتی در سطوح بالا - همین که پیش‌نویس کتابی یا مقاله‌ای از زیر دستشان درآمد، رسالت خود را تمام شده می‌پندارند و به بد و خوب و کیفیت چاپ آن کاری ندارند. یوسفی از معدود محققانی بود که پایه‌ی کتاب خود تا لحظه انتشار پیش می‌رفت و حتی بعد از انتشار هم چشم از آن برنمی‌داشت، از این‌رو وی جزو اندک مؤلفانی بود که به مسائل فنی چاپ، حتی جزئی‌ترین آن، به اندازه یک فرد متخصص وقوف داشت. فعل و انفعالات چاپ یک اثر را، حتی در پیشرفته‌ترین چاپخانه‌ها که به سیستمهای نوری و کامپیوتری مجهز بودند، بخوبی می‌دانست. از این‌رو کتاب خود را بهر چاپخانه‌ای که قرار بود تحویل بدهد، متناسب با نیازهای فنی همان چاپخانه می‌آراست و خود سیر مراحل مختلف آن را زیر نظر می‌گرفت.

نظم و ترتیب و پاکیزه‌نویسی که پیشتر بدان اشاره کردم این‌جا بطور ملموس به کار می‌آمد. کتابهای یوسفی نیاز به ویرایش و آماده‌سازی نداشت، چرا که پیشاپیش همه این ملاحظات از جانب خود او اعمال شده بود. خبرهایی که او به دست حروف چین می‌داد بی ابهام و سربه‌راه و روشن بود. متقابلاً از حروف چین انتظار داشت که نمونه‌ها را سریع و کم غلط تحویل بدهند. خود او قیدی داشت که نمونه‌ها و فرم‌بندیها را ببیند و در این مورد ابداً کتاب خود را به سلیقه ناشر واگذار نمی‌کرد. اگر نه تمام غلط‌گیریها، که دست کم غلط‌گیری نهایی را خود به تن خویش برعهده می‌گرفت. در این مورد نه به نمونه‌خوانهای چاپخانه‌ها اعتماد داشت و نه چنان که رسم بزرگان است، کار را به دیگری احاله می‌کرد. همه

نمونه‌های نهایی آثارش، تا آن‌جا که من می‌دانم، به امضای خود او به‌لیتوگرافی رفته است. به همین جهت گمان می‌کنم کتابهای او از کم‌غلط‌ترین و برآورنده‌ترین کتابهایی است که در ایران چاپ شده است.

در مرحله فیلم و زینک هم پایه‌پای اثر پیش می‌رفت و اشکالاتی بسیار فنی از قبیل نوع دارو و کیفیت ظهور فیلم را متوجه می‌شد و از چاپخانه می‌خواست که در رفع آن بکوشند. هم ناشران آثارش این کج‌تابیها و سختگیریها را تحمل می‌کردند و هم کارگران چاپخانه و مسئولان بخشهای فنی از پیشنهادهای او روی درهم نمی‌کشیدند، زیرا همه را پدران و به‌گونه‌ای طرح می‌کرد که خیر و صلاح طرف نیز در آن ملاحظه شده بود.

وقتی در انتخاب نوع حروف و کیفیت فرم‌بندی تفسیر **روض الجنان** با او مشورت می‌کردیم، بارها پیشنهاد تغییر آن را داد و به‌چنان دقایقی توجه می‌کرد که برای من، که پُر با این مسائل نا آشنا نبودم، اسباب حیرت می‌شد. و امروز که چاپ این کتاب بیست جلدی روی در پایان دارد، می‌بینم که همه پیشنهادها و نکته‌بینیهای او بجا و سزاوار احترام بوده است.

ملاحظه حقوق تمام ذوی‌الحقوق - حتی اگر بسیار ناچیز هم بود - چه در مراحل تألیف و چه در مرحله چاپ، هرگز از چشم او نمی‌افتاد. از آن دانشجویی که به‌منظور کارآموزی چند صباحی کنار دست او کار کرده بود، گرفته تا کارگر چاپخانه یا آن محقق ذی‌فنی که گاهی از کار او گشوده یا نسخه‌ای از کتابخانه‌ای برای او فراهم آورده بود، نام همه را با احترام و تواضع در مقدمه کتابش می‌آورد و سرمویی از این کار فروگذار نمی‌کرد.

از یاد نمی‌برم، اندکی پس از آن که چاپ اول کتاب **شیوه‌های نقد ادبی** را امضا کرده و برایم فرستاده بود، در سفری که به تهران داشتم نکته‌ای را در مورد خطِ پشتِ جلد این کتاب با او در میان گذاشتم، بلافاصله سخن را به‌نکته دیگری

کشانید که حتی در نگاه اول من بدان توجه نکرده بودم. و آن این که وی در اصل نسخه‌ای از این کتاب که به ناشر تسلیم داشته، نام همکاری مرحوم صدیقی را - که پیش از انتشار کتاب در گذشته بود - پیش از نام خود آورده، کما این که در صفحه داخل کتاب هم همین‌طور به چاپ رسیده است، اما ناشر بدون اطلاع و اجازه نام خود او را پشت جلد کتاب مقدم داشته است.

یوسفی با چنان تأسفی از این مسئله یاد می‌کرد، که گویی حتی مسلم از همکاری مرحومش را بر گردن دارد. حال آن که همه کسانی که با جریان ترجمه این کتاب یا حتی سبک و سیاق کارهای دکتر یوسفی آشنا بودند، نیک می‌دانستند که سهم او در ترجمه این کتاب از همکاری بمراتب بیشتر است. یوسفی ترجمه‌های مشترک دیگری نیز به بازار داد که آخرینش، **برگزیده‌ای از شعر عربی معاصر**، همین روزهای پایانی عمر وی از چاپ درآمد. این کارها بیشتر از آن که به‌منظور جبران آشنایی با زبان خارجی صورت گرفته باشد، برای به‌کارگرفتن افرادی بود که فضلی و مایه‌ای داشتند، اما خود به‌تنهایی توفیق کاری پیدا نمی‌کردند. کما این که در همه این آثار هم سبک ترجمه و شیوه نویسندگی او بالطبع غلبه یافته است.

اعتقاد راسخ وی به ضرورت حضور و استمرار روح علمی و پژوهشی در فضای دانشگاه‌ها سبب شده بود که در گزینش دانشجو برای دوره‌های دکتری و فوق لیسانس - دست کم در حوزه دانشگاه فردوسی مشهد که در اختیار و کنترل وی بود - دقت و بردباری و سواس آمیزی به خرج دهد. مواد امتحانی و نحوه آزمون را به گونه‌ای تنظیم کرده بود که اگر کسی مایه‌ای نمی‌داشت و یا روحیه علمی و پژوهشگری با سلیقه‌اش سازگار نمی‌افتاد، به دوره‌های مذکور راه پیدا نمی‌کرد. دانستن زبان عربی و دست کم یک زبان اروپایی را برای دانشجو شرط لازم شرکت در امتحان می‌دانست و برای آن نمره بالایی در نظر گرفته بود. او به این اکتفا

نمی‌کرد. دانشجویی حق شرکت در امتحان ورودی دوره‌های فوق لیسانس و دکتری داشت که معدل نمرات دوره قبل او کمتر از ۳ (برابر با ۱۶) نباشد و چون بر روی این شرط ایستادگی می‌کرد، همیشه تعداد کسانی که امکان شرکت در این امتحانها را پیدا می‌کردند، زیاد نبودند. برای توفیق در امتحان هم هر درسی جداگانه حد نصاب بالایی داشت و عدم توفیق در یک درس هم به معنی عدم قبولی در امتحان تلقی می‌شد. یکی از مواد مهم امتحان هم نوشتن یک مقاله تحقیقی بود که گاهی دانشجو به هنگام ضرورت اجازه پیدا می‌کرد برای تهیه این مقاله از منابع کتابخانه هم استفاده بکند.

این مایه دقت و سختگیری، که به نظر من عمده از نگاه روش‌شناسی و به منظور پیدا کردن افراد جستجوگر و مایه‌دار صورت می‌گرفت، سبب شده بود که گاهی یک یا دو نفر بیشتر توفیق ورود به دوره‌های مذکور را پیدا نکنند و به شهادت عینی بنده در یکی دو دوره هم هیچ‌کس نتوانست از عهده امتحان مزبور برآید و در نتیجه برای آن سالها دانشجو نگرفتند.

بسیاری که به منافع آنی خود و بستگان خود می‌اندیشیدند از این مایه سختگیری و ضوابط محدودکننده ناخشنود بودند، اما یوسفی با استدلال همه را قانع می‌کرد و تابود ذره‌ای از آنچه اعتقاد داشت، عقب نشست. امروز که سالها از آن تجربه دور شده‌ایم و حاصل آن سختگیرها عایدمان شده است می‌بینیم کسانی که از این صافی‌ها گذشتند و با آن شیوه انس گرفتند، به نسبت تولیدات دیگر دانشگاهها، زبده‌تر و علمی‌تر از کار درآمدند و بسیاری از شاگردان آن‌روز این دانشگاه امروز مؤلفان و قلم به‌دستان و استادان عرصه ادب و فرهنگ این سرزمین هستند. و اگر انصاف داشته باشیم تصدیق می‌کنیم که آنها بیشترین توفیقه‌های خود را مدیون شیوه‌ای هستند که آن مرحوم پیش پایشان گذاشته بود. چه غم اگر تعداد آن کسان امروز بسیار نباشد. آخر خود آن مرحوم هم هرگز

در بند کتیت گرفتار نیامده بود.

بعد از بازنشستگی در محیط عنکبوتی تهران، که هر تنابنده‌ای را بگونه‌ای گرفتار می‌کرد، یوسفی فارغ از همه بندها و پیوندها دل به دریای پژوهش زد و انصاف را که از این دریا دست پُر برآمد و سبکبال به دریای ابدیت پیوست. تمام شیوه‌هایی را که از سالیان پیش می‌آزمود و همه سرمایه‌ای را که ذره ذره از این و آن گوشه فراهم آورده بود، یکباره به سینه اوراق سپرد و اصالت راهی که اختیار کرده و درستی شیوه‌ای را که در قلمرو پژوهشهای ادبی و تاریخی برگزیده بود، آشکار کرد.

بارها شنیده‌ایم که در وصف فلان استاد یا پژوهشگر گفته‌اند که: «آدم خوبی است». و این محترمانه بدان معنا بوده است که استاد یا محقق خوبی نیست؛ یا برعکس در وصف فلان آدم دیگر به این عبارت که: «محقق دانشمندی است» اکتفا شده است، زیرا که «انسانیت» را در او شاخص نیافته‌اند. دومفهوم «آدمیت» و «علم» در وجود آن شادروان به گونه‌ای ترکیب شده بود، که بکلی از هم تفکیک ناپذیر می‌نمود، و اگر بگویم بویژه در این اواخر، روح انسانی عارفانه‌ای بر همه ابعاد زندگی و سلوک علمی وی سایه افکنده و در حوزه پندار و گفتارش همه چیز را تحت الشعاع قرار داده بود، به هیچ وجه سخن گزافی نگفته‌ام. و این هم گوهری بود، که دست کم در دنیایی که من آزموده‌ام، نظایر چندانی برای آن نمی‌توان پیدا کرد.

آدمیت وی، هم در نوشته‌هایش موج می‌زند و اصلاً در هیأت روحی ملموس تمام فضای تحقیقش را پُر می‌کند، و هم به عنوان امری بظاهر ثانوی در ارتباط با منتقدان آراء و آثارش خود را بخوبی نشان می‌دهد.

چند سالی بعد از آن که کتاب *فزخی سیستانی* او منتشر شده بود، روزی در کلاس درس تاریخ ادبیات دانشجوی جوانی که تازه به کلاس دوم رشته ادبیات

فارسی دانشگاه مشهد قدم گذاشته بود، کاملاً از سر بی‌انصافی و با لحنی غیرمناسب و توأم با سرزنش، گوشه‌ای از نظریاتش را در کلاس درس مورد انتقاد قرار داد و صریحاً اعلام کرد که شما در این کتاب درصدد توجیه مدیحه‌پردازی و جانبداری از زورگویان برآمده‌اید. یوسفی با بردباری تمام - بدون آن که قصد تحجیل داشته باشد - چنان پاسخی بجا و مستدل به‌وی داد، که همگان او را بر گستاخی‌اش ملامت کردند.

از میان منتقدان آثارش، دو سه موردی بود که ناقد به‌سیرت زمانه و در هر مورد به‌دلایلی، قلم را اندکی نیشدار گرفته و بر پهلوی تیزش گردانیده بود؛ او نه به‌قصد جواب و جبران، بلکه برای روشن‌شدن حقیقتی که گمان می‌کرد پوشیده مانده است، در یکی دومورد، توضیحی در هیأت پاسخ نوشت و هربار هم با کرامت و بزرگواری تمام، آن‌قدر کار و کردار ناقد را مورد تمجید قرار داد که بحق او را شرمسار آدمیت خود کرد. در یک مورد من اطلاع کامل دارم که آن منتقد، که پیش از آن وی را از نزدیک نمی‌شناخت، بعدها به‌زمره دوستان و ارادتمندان وی درآمد. خود او هم هرزمان نقدی بر یک کتاب می‌نوشت خود را به‌تمام اصول پای‌بند می‌دید و با چنان تواضعی احیاناً اشکالی را که به‌نظرش رسیده بود مطرح می‌کرد، که جز رانحه صلاح و ارشاد و نیکخواهی از آن بوی دیگری به‌مشام نمی‌رسید.

ترجمه‌های یوسفی هم ترجمه صرف نبود پاورقی‌های سودمند و توضیحات راهگشایی که برای اسامی و مصطلحات به‌دست می‌داد، به‌این ترجمه‌ها صیغه تحقیق بخشیده و سهم او را در بازپروری و بازآفرینی اثر به‌زبان فارسی از حد یک مترجم ساده بالاتر برده است. هم در این توضیحات و هم در پژوهشهای مستقل وی غنای منابع و مآخذ و نقد و طبقه‌بندی آنها به‌شیوه‌ای استوار و عالمانه، از برجستگیهای کار او به‌حساب می‌آید. اساساً یوسفی در کار تحقیق به‌امر

کتاب‌شناسی و استقراء کامل یا سرحد استقصا اهمیت می‌داد و در این راه از هیچ کوشش و صرف وقتی روی بر نمی‌تافت. هر جا مطلبی از جایی نقل می‌کرد در اوج امانت‌داری آن را در داخل گیومه می‌گذاشت و مأخذ اصلی را به دست می‌داد. در پایان کتاب هم فهرست تفصیلی منابع کار خود را با دقت تنظیم می‌کرد. در عین حال از آنها هم نبود که از سر ریا و سُمعه و یا به نیت همه‌دانی و اظهار فضل ذیل صفحات خود را از منابع و مأخذ بی‌مورد و فاقد اعتبار می‌انبارند.

* * *

نیمی از توفیقهای پژوهشی شادروان یوسفی مدیونِ روش‌گرایی و درگرو نکته‌ها و دقیقه‌هایی بود که شمه‌ای از آن را به مقتضای این مجال، در این دیار دور و از حافظه، به قلم آوردم و گمان می‌کنم همه آنها را خواننده نکته‌بین خود از لابه‌لای پژوهشهای وی می‌تواند دریابد. اما نیمه دیگر توفیقِ وی که می‌توان آن را «نیمه نهان» این کامیابها دانست در گرو محیط مناسب و فضای آرامی بود که برای استاد یوسفی در داخل زندگی وی فراهم آمده بود. و این بیشتر به چشم کسانی می‌آمد که با او از نزدیک حشر و نشر داشتند و پایشان به زندگی خانوادگی وی باز شده بود.

تقریباً همه تحقیقات و پژوهشهای اساسی دکتر یوسفی در منزل صورت می‌گرفت. در دفتر کارش، یا در خدمت دانشکده و دانشجو بود و یا تهیّه و تدارک درسها و دیدن تکلیفهای دانشجویان تمام وقت او را می‌گرفت. حتی به شهادت عینی نگارنده، بیشتر اوقات تکلیفها و رساله‌های دانشجویان را هم - که با دقت و جمله به جمله می‌خواند - به منزل می‌برد.

من بسیار پرهیز دارم که از سخنم رانجه‌ای از مجامله به مشام برسد، و به همین دلیل تا خود او زنده بود، از گفتن و نوشتن بسیاری از همین مسائل هم خودداری می‌کردم؛ اما این جا پای حقیقتی در میان است، که سخن گفتن از تحقیق

بدون آن، معنی پیدا نمی‌کند. یوسفی این محیط آرام خانوادگی را، که بحق توفیق وی را در به‌ثمررسانیدن تحقیقهایش دوچندان می‌کرد، بکلی مدیون همسر دانادل و بردبارش بود که با همتی مردانه تمار بارِ مسؤولیتی را که عُرفِ زندگی خانوادگی در ایران برعهدهٔ مردان می‌داند، از دوش وی برداشته بود و از همسر دانشمندش عمری همچون یک مهمان عزیز با گرمی پذیرایی کرد. و این هم توفیقی است که، تا آن‌جا که من می‌دانم، آسان برای کسی دست نمی‌دهد.

این همسر تنها پدیدآورندهٔ چنین محیطی مناسب نبود، او در بسیاری موارد مشاور علمی وی نیز محسوب می‌شد. بارها شده بود که مطلبی را پیش از نشر بروی می‌خواند و پیشنهادها و رهنمودهای او را، حتی اگر مستلزم تجدیدنظر و دوباره‌نویسی هم می‌بود، صمیمانه کار می‌بست.

نزدیک به یازده سال ایّام بازنشستگی را که به‌تهران نقل مکان کرد، او بکلی خانه‌نشین بود. آن سالهای نخست، در تهران حتی جای مطلوبی برای زندگی نداشت، چه رسد به محیطی مناسب برای کار، اما آن همسر جبران همه‌چیز را کرده بود. کتابهای مورد نیاز او را از هرجا که بود فراهم می‌آورد و برای ایجاد محیط کار یا پذیرایی از دانشجویان و دیگر مراجعان او، گاهی منزل بستگان خودش را - که حرمت استاد را مریدانه پاس می‌داشتند - در اختیار او قرار می‌داد. یوسفی هم متقابلاً قدر این همسر را - که در واقع بازوی کار او به حساب می‌آمد - نیک می‌دانست؛ بگونه‌ای که زندگی خانوادگی آنها هم مثل حیات علمی‌اش نمونه بود. و این دو زندگی در واقع دوروی یک سکه به‌شمار می‌رفت؛ سکه‌ای که در کارگاه عمر سرشار و پُرثمر دکتر غلامحسین یوسفی ضرب شده بود. تا بود چنین بود، تا باد چنان باد.

نوکیو

آوریل ۱۹۹۱